

رد شبهه تکفیری بودن امامیه

محمد انصاری دوگانه^۱

چکیده

موضوع تکفیر از اولین چالش‌های فراروی تاریخ بشریت بوده که ائمه (ع) با آن دست و پنجه نرم می‌کردند. به تبع ایشان، علمای امامی مذهب هر روز درگیر ابعاد تازه‌ای از این ماجرا بودند. صدور حکم تکفیر به جهت هزینه سنگینی که به لحاظ مالی و معنوی برای انسان‌ها به بار می‌آورد، دچار آسیب‌های اجتماعی و سیاسی شده است. اهل سنت، خاصه وهابیت، نه تنها با طرح دیدگاه تکفیر مسلمانان به ویژه شیعیان به این موضوع دامن زده‌اند بلکه پا را فراتر نهاده و معتقدند که شیعیان خود، تفکیری هستند. نوشتار پیش رو با روش کتابخانه‌ای، با بررسی ملاک‌های کفر از منظر امامیه؛ منکر الوهیت، توحید، نبوت یا یکی از ضروریات دین به گونه‌ای که انکارش به انکار یکی از اصول سه‌گانه پیش گفته برگردد را کافر دانسته و تلاش می‌کند تا ابتدا شبهه تکفیری بودن را رد نماید، سپس ثابت می‌کند که اهل سنت خود، تکفیری بوده و اولین گروه‌های تکفیری موسوم به خوارج، از اهل سنت برخاسته است.

واژگان کلیدی: کفر، اسلام، ایمان، انکار، امامیه.

۱- طلبه حوزه علمیه قم و دکترای شیعه‌شناسی از دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

همواره تاریخ بشریت شاهد تنگ نظری‌های فکری و عقیدتی بوده است، تاریخ شیعه امامیه در ابتدای پیدایش، با رویارویی تفکر الحادی یک گروه تندروی متعصب با اولین مباحث کلامی، فقهی موسوم به تکفیر روبرو گشت.

از طرف دیگر نیز برخی از علمای اهل سنت به ویژه ابن تیمیه و سپس ابن وهاب، امامیه را متهم به تکفیری بودن می‌کنند. این دسته معتقدند که امامیه اهل تکفیر بوده و خلفا، صحابه و زنان پیامبر(صلی الله علیه و آله) و به تبع آنان، اهل سنت را کافر می‌دانند. محمد بن عبدالوهاب در «رسالة فی الرد علی الرافضة» با عبارت «دعواهم ارتداد الصحابه» (ابن عبدالوهاب، بی تا، ۱۲، ۹) بیان می‌کند که امامیه معتقد به ارتداد و تکفیر صحابه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بوده اند.

همچنین ابن جبرین در شرح عقیده الطحاویه علاوه بر اینکه امامیه را رافضه می‌خواند، بر آن است که امامیه، احادیث اصحاب را قبول ندارند، چون آنها را کافر می‌دانند (ابن جبرین، بی تا: ۵۶، ۱۱)، و برخی همچون الاثری ادعا کرده‌اند که شیعه ریختن خون اهل سنت را مباح می‌داند (الاثری، بی تا، ۳۷)، و نیز الموصلی امامیه را متهم به تکفیر اهل سنت می‌کند(الموصلی، ۱۴۱۷، ۱۶).

از آنجایی که تکفیر یعنی نسبت دادن کفر به فرد، گروه، فرقه، مذهب یا دینی، مناسب است ابتدا مفهوم کفر از نظرگاه امامیه بر اساس آیات، روایات و دیدگاه علمای امامی مذهب مورد بررسی قرار گیرد.

کفر از نگاه علمای امامیه یکبار در مقابل ایمان و یکبار در مقابل اسلام آمده که با اسلام نسبت ملکه و عدم ملکه دارد. لغت شناسان کفر را به معنای پوشاندن حقیقت می‌دانند. و بزرگ‌ترین کفر را انکار وحدانیت خدا و انکار دین یا نبوت معرفی می‌کنند (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶، ۷۱۴ - ۷۱۷). برخی همچون قرشی به شخصی که اصول دین یا ضروری دین را انکار کند کافر می‌نامد (قرشی، ۱۳۵۲، ۱۲۲/۶).

در بین متکلمان در باب تعریف کفر اختلافاتی وجود دارد. برخی کفر را انکار صدق نبی گزارش کرده اند. برخی آن را منکر ضروری دین می‌دانند که در اینجا این دسته از علما منکر ضروری دین را مقید به عالم به ضروری بودن می‌دانند و برخی مطلق اعلام کرده اند. ابن میثم بحرانی می‌گوید:

کفر عبارت است از انکار صدق پیامبر (ص) و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبر (ص) رسیده است (بحرانی، ۱۴۰۶، ۱۷۱).

علمای امامیه در خصوص اسلام و تعریف آن اجماع نظر دارند. و همه معتقدند با اقرار به شهادتین اسلام جاری خواهد شد. علامه مجلسی معتقد است:

اسلام، همان اقرار به شهادتین است و با گفتن آن جان و مال آدمی محفوظ است و هر کس لا اله الا الله و محمد رسول الله بگوید، جان و مال او در امان خواهد بود و حساب وی نیز با خدا خواهد بود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹۱/۶۸). پس اسلام فقط اقرار به زبان ولی ایمان هم اقرار به زبان و هم اعتقاد به قلب و نیز عمل به اعضا و جوارح است. نسبت بین مفاهیم اسلام و ایمان نسبت عموم و خصوص مطلق است، زیرا اسلام اعم از ایمان است، یعنی انسان ممکن است مسلمان باشد اما ایمان نداشته باشد، ولی مؤمن حتماً مسلمان است. علامه مجلسی می‌گوید:

هر مؤمنی مسلمان هست ولی هر مسلمانی مؤمن نیست (همان).

از آیه «و قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات، ۱۴) نیز عام تر بودن اسلام نسبت به ایمان دریافت

می‌شود.

ویژگی‌های کفر و کافر

علمای امامیه در خصوص اینکه کافر کیست و چه ملاک‌ها و ویژگی‌هایی دارد اختلاف نظر دارند، لذا ملاک‌های مختلف کفر را ذیلاً بیان و به تحلیل و بررسی هر کدام می‌پردازیم:

۱- انکار خدا

انکار در لغت یعنی نپذیرفتن، حاشا کردن، امتناع کردن و در اصطلاح یعنی کسی که چیزی را نپذیرد و با او به مخالفت بپردازد. از آنجایی که پوشانیدن چیزی به انکار آن چیز می‌انجامد، واژه کفر در معنای انکار نیز به کار رفته است (ابن منظور، ۱۴۱۰: ۱۴۴/۵).

یکی از ملاک‌های کفر در نزد علمای امامیه، انکار خدا است. و این مفهوم یعنی کسی که خدا را شناخته ولی بر آن حجابی بگذارد. چنین کسی را کافر گویند. همچنین، کسی که خدا را تکذیب کند یعنی بر یک حقیقتی سرپوش گذاشته و منکر آن شده، کافر است. خدا در سوره نحل می‌فرماید: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (نحل، ۲۲). امام خمینی کسی را که معتقد الوهیت و توحید خدا نباشد را کافر می‌داند. (خمینی، ۱۳۸۹: ۳/۳۱۴ و ۳۲۷ - ۳۲۸). سید مرتضی نه تنها عدم اعتقاد به الوهیت، بلکه حتی اخلال و کوتاهی در شناخت خدا را نیز از ویژگی‌های کافر بر می‌شمرد.

کسی که در معرفت به خدا، توحید، عدل و رسالت نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اخلال و کوتاهی بورزد کافر است (سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۵۳۴ - ۵۳۵).

۲- انکار توحید

توحید یعنی اعتقاد به یکتایی و یگانگی خداوند و کسی که منکر یکتایی خدا باشد کافر است. خدا در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ» (مانده، ۷۳).

صاحب عروه الوثقی بر آن است منکر الوهیت یا وحدانیت خدا کافر است (یزدی، ۱۳۸۰: ۱/۳۷). برخی از علما، دایره را تنگ‌تر گرفته و حتی جاهل بودن به توحید را از مصادیق کفر برمی‌شمرد. شیخ طوسی می‌گوید:

ایمان مرکب از پنج رکن است: کسی که این پنج رکن را معرفت داشته باشد مؤمن است و کسی که نسبت به آن‌ها جاهل باشد کافر است. توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد (شیخ طوسی، بی تا: ۱۰۳).

برخی از علما همچون امام خمینی و آیت الله خوئی به جای ملاک انکار توحید، شریک قائل شدن که مفهوم دیگری از آن است را به عنوان یکی از ملاک‌های کفر معرفی می‌کنند. امام خمینی می‌گوید:

کافر یعنی کسی که منکر خدا باشد یا برای خدا شریک قرار دهد (خمینی، بی تا: ۱۳). همه فقها و متکلمان امامیه بالاتفاق معتقدند کسی که منکر توحید باشد کافر است.

۳- انکار ربوبیت

ربوبیت یکی از صفات خداوند است که برخی از علما انکار آن را جزو ملاک‌های کفر آورده اند. این اعتقاد کسانی همانند دهریه و زندقه است که می‌گویند نه ربی هست، و نه بهشتی، و نه دوزخی.

در روایتی از امام جعفر صادق (علیه السلام) منقول است، هنگامی که از او پرسیده شد، کفر در قرآن بر چند قسم است، حضرت فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه می‌باشد: اول کفر جحود، و آن یعنی انکار ربوبیت است و آن قول کسانی است که می‌گویند: لا ربَّ و لا جنَّة و لا نار و ... و آن قول دو دسته از زنداقه است که به آن‌ها دهری مذهب گویند. و هم آن‌ها ایند که گویند: «وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (جائیه، ۲۴) ... و خدا (درباره آنان) می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره، ۶)، مقصود کفر نسبت به توحید و شناسایی خدای متعال است ... (کلینی، ۱۳۷۵: ۴۰۹/۵).

اما با دقت در بخش پایانی این حدیث، می‌توان گفت که این معیار یعنی انکار ربوبیت چون به ملاک توحید و خدا برمی‌گردد پس نمی‌توان آن را به عنوان یک ملاک مستقل معرفی کرد.

۴- شک در خدا

برخی از روایات، شک کننده در خدا و رسول را کافر معرفی کرده است: مرحوم کلینی در اصول کافی روایتی را از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که می‌فرماید: من شک فی اللّٰه تعالی و فی رسوله فهو کافر (همان: ۴۰۳).

برخی از علما نیز به این روایت تمسک کرده و شک را در ردیف کافر قرار داده اند. شهید ثانی در ذیل تعریف ایمان، ویژگی کافر را معرفی می‌کند و می‌گوید:

ایمان یعنی تصدیق به اصول خمس و کسی که حتی در یکی از این اصول شک داشته ولی نسبت به بقیه اصول یقین داشته باشد، کافر است. همچنین مسلمانانی که در اسلام خود ضعیف‌اند، و بلکه خیلی از عوام مسلمان به خاطر اینکه نمی‌توانند اصول خمس را تصدیق کنند، یا در یکی از آن‌ها شک دارند جزو کفار به حساب می‌آیند (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۷۵).

اما باید گفت، کسی که شک می‌کند یعنی به مرحله یقین نرسیده است. همانند حسین بن حکم که در مورد شک خود به امام موسی کاظم (علیه السلام) مکاتبه کرده است:

حسین بن حکم گوید: به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نوشتم که من در حال شک افتاده‌ام و حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم گفته است: پروردگارا به من بنما چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی و من دوست دارم که شما یک چیزی (معجزه‌ای یا دلیلی برای رفع شک) به من بنمایید. آن حضرت در پاسخ نوشت که ابراهیم (علیه السلام)، مؤمن و معتقد بود و دوست داشت که بر ایمانش افزوده شود و تو در شکی و در شک کننده چیزی نیست. شک تا آنجا است که یقین نیامده و چون یقین آمد، شک کردن روا نباشد (کلینی، ۱۳۷۵: ۴۳۰/۵ - ۴۳۱).

از این روایت بر می‌آید شکی که حضرت آن را کفر می‌نامد شک و تردید پس از یقین و ایمان است. اما شک قبل از یقین، صحیح بوده و انسان می‌تواند تا قبل از اینکه یقین حاصل کند نسبت به خدای متعال شک کرده تا سره از ناسره باز شناسد. اما پس از آنکه مؤمن به خدای تبارک و تعالی ایمان پیدا کرد شک جایی ندارد و شک کننده در این مرحله کافر است.

لذا سهل بن زیاد از حضرت علی (علیه السلام) در خطبه‌اش نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: دلی و تردید به خود راه ندهید تا به شک افتید و شک نکنید تا کافر شوید (همان).

امام صادق (علیه السلام) ملاک شکی که مبدل به کفر می‌شود را آن شکی می‌داند که همراه با انکار باشد:

از محمد بن مسلم گوید: من نزد امام صادق (علیه السلام) در سمت چپ آن حضرت نشسته بودم و زراره در سمت راستش نشسته بود و ابوبصیر به آن حضرت وارد شده عرض کرد: یا ابا عبدالله، چه گویی درباره کسی که در خدا شک دارد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد، کافر است. گفت: درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شک دارد؟ فرمود: کافر است، گوید: سپس به زراره رو کرد و فرمود: همانا کافر است در صورتی که انکار کند (همان، ۴۳۰ - ۴۳۳).

پس شکی که ملاک کفر باشد باید دو شرط داشته باشد:

۱- شک بعد از یقین و ایمان فرد.

۲- شک همراه با انکار.

در این صورت است که این نوع شک می‌تواند یکی از ملاک‌های کفر باشد، وگرنه شک به خودی خود جزو ملاک‌های کفر نیست.

۵- انکار نبوت

چون نبی از لوازم اصلی دین است پس انکار نبی انکار اصل دین تلقی خواهد شد. به همین خاطر همه علما معتقدند که انکار نبوت موجب کفر است. امام خمینی می‌گوید:

اگر کسی به خدا، توحید و نبوت معتقد نباشد کافر است (خمینی، ۱۳۸۹: ۳۲۷/۳-۳۲۸).

شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۳۹۵: ۴۹/۱) و صاحب عروة الوثقی (یزدی، ۱۳۸۰: ۳۷/۱)، نبوت را در قالب رسالت معرفی کرده و آن را جزو معیار کفر می‌داند.

با توجه به تأکید و اجماع علمای امامیه، انکار نبوت یا رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) موجب کفر خواهد بود.

۶- انکار معاد

برخی از علما، اعتقاد به معاد و روز جزا را جزو اسلام و انکار آن را از ملاک‌های کفر می‌دانند. حضرت آیت الله خویی از فقهای معاصر در رساله عملیه خود معتقد است، کسی که منکر معاد باشد کافر است. در صورتی که امام خمینی معاد را با مسامحه جزو ضروریات دین بر می‌شمرد:

آنچه در حقیقت اسلام معتبر است، به گونه‌ای که بتوان به او دین‌دار خطاب کرد او مسلمانی است که به اصول سه‌گانه یا چهارگانه، یعنی الوهیت و توحید خداوند، نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و معاد (بنابر احتمالی) اعتقاد و باور داشته باشد (خمینی، ۱۳۸۹: ۳۲۷/۳).

با بررسی در آیات و روایات و دقت در آرای علمای امامیه مشخص می‌شود که معاد از شرایط اسلام نیست بلکه از شرایط ایمان است. خدای تبارک و تعالی در سوره بقره، اعتقاد به معاد را از ویژگی‌های مؤمنین بر می‌شمرد:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره، ۳-۴). امام حسن عسکری (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فرمود: یعنی چیزهایی که با حواس ظاهری نمی‌توان آنها را مشاهده کرد مورد تصدیق و ایمان آنها است. مانند روز قیامت، حساب، بهشت، دوزخ و ... که در آنها مشاهده نیست.

آن‌ها را باید با دلایل و براهینی که خداوند معین کرده شناخت. آن‌ها عبارت‌اند از آدم، حوا، ادریس، نوح، ابراهیم و سایر پیامبران که از آن‌ها سخن گفتند و با ایمان به گفتار آن‌ها، قیامت، دوزخ و ماورای جهان طبیعت را تصدیق کردند، اگرچه آن‌ها را مشاهده نمودند.

امام در تفسیر آیه شریفه وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ فرمود: یعنی آن‌ها به آنچه بر تو فرود آمده ایمان دارند و نماز می‌گذارند و آنچه بر پیامبران گذشته نازل گردیده مانند تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم(علیه السلام) و سایر کتاب‌هایی که نازل شده ایمان دارند و معتقدند همه آن‌ها از طرف خداوند حکیم و عزیز نازل شده است و به آخرت هم یقین دارند و معتقدند که دنیایی بعد از این دنیا خواهد بود. آن‌ها شکی ندارند که در آن دنیا جزاء و پاداش هست و مردم نتیجه کارهای خود از ثواب و عقاب را می‌بینند (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۵/۶۸).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل این آیات ضمن اشاره به اینکه منظور از متقین، مؤمنین است، می‌گوید: منظور از متقین، همان مؤمنین است. چون تقوی از اوصاف خاصه طبقه معینی از مؤمنین نیست. و این‌طور نیست که تقوی صفت مرتبه‌ای از مراتب ایمان باشد که دارندگان مرتبه پایین‌تر، مؤمن بی تقوی باشند و در نتیجه تقوی مانند احسان و اخبات و خلوص، یکی از مقامات ایمان باشد، بلکه صفتی است که با تمامی مراتب ایمان جمع می‌شود، مگر آنکه ایمان، ایمان واقعی نباشد.

دلیل این مدعا این است که خدای تعالی دنبال این کلمه (متقین) وقتی اوصاف آن را بیان می‌کند از میانه طبقات مؤمنین با آن همه اختلاف که در طبقات آنان است، طبقه معینی را مورد نظر قرار نمی‌دهد و طوری متقین را توصیف نمی‌کند که شامل طبقه معینی شود.

در این آیات از اوصاف متقین (مؤمنین)، تنها پنج صفت را ذکر می‌کند. و آن عبارت است از ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق از آنچه خدای سبحان روزی کرده و ایمان به آنچه بر انبیای خود نازل فرموده است و به تحصیل یقین به آخرت (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۴۳/۱-۴۴).

۷- انکار امامت یا ولایت

منظور از امامت و ولایت یعنی امامت و ولایت حضرت علی(علیه السلام) و آن دسته از اولادش که براساس احادیث و روایات، امام معرفی شده‌اند.

برخی از علما همانند صاحب حدائق الناظره منکر امامت و ولایت را کافر می‌داند. وی در باب حکم مخالفان مذهبی امامیه، می‌گوید مشهور بین متأخرین از اصحاب این است که مخالف امامت علی(علیه السلام) مسلمان و طاهرند به جز ناصبی‌ها که عداوت دارند. اما ادعا کرده که مشهور در کلام امامیه حکم به کفر منکر ولایت داده‌اند. وی برای اثبات مدعای خویش از علمای سابق نقل می‌کند و می‌فرماید:

ابن نوبخت در کتاب فص الیاقوت از نص علی(علیه السلام) دفاع کرده و مخالفینش را کافر می‌داند. علامه در شرحش بر این باور است که امامت علی(علیه السلام) از ضروریات دین است و منکر او کافر است همچنان که منکر وجوب نماز و روزه را کافر می‌داند. علامه در منتهی در کتاب زکاتش می‌گوید امامت علی(علیه السلام) از ارکان و اصول دین است و کسی که او را انکار کند صداقت نبی(صلی الله علیه و آله) در ما جاء به النبى را انکار کرده و کافر است.

شیخ مفید در المقنعه می‌گوید مخالف حق را جایز نیست که غسل دهند و بر او نماز بگذارند. ابن براج و شیخ در تهذیب در ذیل نظر شیخ در مقنعه اشاره می‌کنند که مخالف اهل حق کافر است. پس واجب است که حکمش همانند حکم کفار باشد (در تغسیل، تدفین و ...) مگر اینکه دلیلی بر خلاف این امر بیاید.

همچنین ابن ادريس بعد از اینکه نظر شیخ مفید را می‌پسندد به آیه‌ای از قرآن استناد می‌کند که می‌فرماید: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» (توبه، ۸۴) در نتیجه، مخالف حق را کافر می‌داند و ادعا می‌کند که اختلافی در این موضوع بین امامیه نیست.

محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی، برای کفر منکر ولایت دلیل عقلی می‌آورد و می‌گوید منکر ولایت کافر است چون او بزرگ‌ترین چیزی را که رسول آورده، منکر شده است.

قاضی نور الله در احقاق الحق بیان می‌کند که گفتن شهادتین به تنهایی شرط کافی در اسلام نیست مگر اینکه به همه ما جاء به النبي (صلی الله علیه و آله) ملتزم شود. در این صورت معاد و امامت نیز جزو آن‌ها خواهد بود. او این مطلب را استناد می‌کند به گفتار رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) که می‌فرماید: من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة، پس ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از اعظم اصول دین است و هر کس منکر آن شود کافر محسوب می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۵/۵ - ۱۷۶).

امام خمینی در جواب ادعای صاحب حدائق می‌فرماید اینکه ابن نوبخت و یا فقهای دیگر دال بر نجاست این دسته از کفار می‌کنند صحیح نیست زیرا از این روایات نمی‌توان حکم به نجاست کفار داد تا تغسیل، تدفین و ... جایز نباشد (خمینی، ۱۳۸۹: ۳۱۶/۳).

وی تأکید می‌کند که منکر ضروری به وجهی که انکارش به اصل امامت برگردد دلیلی بر نجاستش وجود ندارد بلکه ادله برخلاف آن است (همان: ۳۲۵).

بهر حال آنچه که صاحب حدائق به آن تمسک جسته و استناد می‌کند کفری را تبیین می‌کند که مقابل ایمان است. اما کفر در مقابل اسلام مورد نظر است. و روایاتی که منکر ولایت و امامت را کافر می‌شمارد، توضیح می‌دهد که او را مؤمن نمی‌داند نه آنکه او را از دایره اسلام خارج نماید.

ابی حمزه در این خصوص می‌گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می‌فرمود: به راستی علی (علیه السلام) دری است که خدا گشوده، هر که از آن درآید مؤمن است و هر که از آن برآید کافر است (کلینی، ۱۳۷۵: ۴۰۵/۵).

ابی سلمه گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: ما هستیم که خدا طاعت ما را فرض کرده است، به مردم روا نیست جز اینکه ما را بشناسند، در نادانی به مقام ما معذور نیستند، هر که ما را بشناسد مؤمن است و هر که عمداً منکر مقام ما باشد کافر است، هر که نسبت به ما بی‌طرف باشد، نه ما را به امامت بشناسد و نه مقام ما را انکار کند، گمراه است تا به راه حق برگردد و آنچه را خدا از حق طاعت ما واجب کرده است بفهمد و اگر در همان حال گمراهی خود بمیرد، خدا با او هر چه خواهد عمل کند (همان: ۸۱/۲). همه احادیثی که در این باب آمده منکر ولایت را عدم مؤمن می‌شناسد. روایتی یافت نمی‌شود که منکر ولایت و امامت را عدم مسلمان معرفی نماید.

شیخ مفید در کتاب الجمل درباره دشمنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که با آن حضرت به جنگ برخاستند اظهار نظر کرده و این دسته را کافر می‌داند. ولی معتقد است به جهت اینکه شهادتین را بر زبان جاری ساخته اند از دایره اسلام خارج نیستند (مفید، ۱۴۱۳: ۷۰ - ۷۱).

امام خمینی در کتاب الطهاره با تأکید بر این موضوع به صراحت می‌گوید که ولایت جزو دایره اسلام نیست. وی می‌گوید: اصولی که در تعریف اسلام معتبر است بدون تردید سه اصل توحید، نبوت و معاد است. البته معاد با اغماض در این اصول قرار گرفته است. اما قطعاً اعتقاد به ولایت در تعریف اسلام نمی‌گنجد (خمینی، ۱۳۸۹: ۳/۳۱۵ - ۳۱۶). نتیجه آنکه منکر امامت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و همچنین مخالفین با شیعه اثنی عشریه مثل خوارج، مجسمه، اهل حق و ... را نمی‌توان کافر فقهی نامید. و اگر بخواهیم ملزم به کفر این گروه شویم، باید گفت که ایشان همانند کفار ذمی، کافرند اما نجس نیستند (خمینی، ۱۳۸۹: ۳/۳۱۶ - ۳۱۸). چون امامت از اصول مذهب است نه از اصول دین تا منکر آن موجب کفر شود (خمینی، ۱۳۸۹: ۳/۳۲۳). پس منکر آن نهایتاً از مذهب خارج می‌شود و به همین خاطر چنین فردی شیعه نیست. و در نهایت می‌توان آن‌ها را کافر اعتقادی یا کافر کلامی خواند.

در یک بررسی تحت جدول ذیل، تعریف کافر در نزد فقهای معاصر از رساله ده مرجع اخذ شده است. این جدول بیانگر آن است که کافر در تعریف ایشان منکر خدا و رسول و ضروری دین را شامل می‌شود. لذا منکر امامت جزو کافران فقهی به شمار نیامده است.

اهل کتاب	تعریف کافر	فقها
	منکر خدا شریک قائل شدن برای خدا عدم قبولی پیامبری حضرت خاتم شک در خدا و پیامبر خدا منکر ضروری دین به گونه‌ای که علم به ضروری دین داشته باشد و انکارش به انکار خدا یا توحید یا نبوت برگردد. نجس است	امام خمینی
اگر پیامبر خاتم را قبول ندارند نجس‌اند.	منکر خدا منکر معاد شریک قائل شدن برای خدا غلات و خوارج و نواصب انکار ضروری دین با علم نجس است	خوبی
	منکر خدا شریک قائل شدن برای خدا عدم قبولی پیامبری حضرت خاتم	گلپایگانی

	انکار ضروری دین با علم نجس است	
	همانند امام خمینی	اراکي
همانند آقای خوبی	همانند آقای خوبی	سید محمد روحانی
همانند آقای خوبی	عدم اعتراف به خدا و یگانگی او منکر نبوت یا یکی از ضروری دین با علم غلات و خوارج و نواصب نجس اند	سیستانی
پاک اند	منکر خدا شریک قائل شدن برای خدا نجس است	سید محمدصادق روحانی
اگر از نجاساتی همچون مشروبات الکلی ، گوشت خوک و مانند آن پرهیز کنند ، پاک بودن آنان بعید نیست	همانند امام خمینی دشنام به یکی از ائمه معصومین ع	منتظری
ذاتا پاک اند	همانند امام خمینی غلات	نوری همدانی
پاک اند	همانند آقای گلپایگانی	فاضل لنکرانی
	همانند آقای گلپایگانی	لطف الله صافی
	همانند آقای گلپایگانی	بهجت
پاک اند	همانند امام خمینی خوارج و غلات و نواصب	وحید خراسانی
اگر پیامبر خاتم را قبول ندارند نجس اند.	منکر خدا منکر نبوت عدم اعتراف به آن شریک قائل شدن برای خدا غلات و خوارج و نواصب منکر ضروری با علم	تبریزی

اکثر علما منکر ضروری دین را از ملاک‌های کفر معرفی کرده‌اند.

منظور از ضروری یک چیزی، یعنی جزء لاینفک آن چیز، که برای اثبات آن چیز نیاز به استدلال ندارد و همه مردم از هر قشر و آداب و فرهنگی آن را درک و فهم می‌کنند. مثلاً دیوار یا سقف برای خانه از ضروریات یک خانه است. بدین معنا که اگر

خانه‌ای دیوار یا سقف نداشته باشد دیگر به آن خانه گفته نمی‌شود. ضروری دین نیز چنین است، آن چیزی که قوام دین به آن است. مثلاً توحید یا نبوت که قوام دین اسلام است.

مرحوم بجنوردی نیز در خصوص چیستی ضروری دین معتقد است که ضروری دین نیازی به استدلال و دقت نداشته و هر مسلمانی جزو دین بودنش را به راحتی درک می‌کند. وی می‌گوید:

منظور از ضروری دین چیزی است که جزء دین بودنش نیازی به استدلال و دقت نداشته باشد و جزء دین بودنش را هر مسلمانی می‌داند مگر تازه مسلمانی که آگاهی و اطلاع به احکام و عقاید اسلامی نداشته یا در منطقه‌ای باشد که دور از شهرهای اسلامی است و با مسلمانان رفت و آمد و معاشرت هم ندارد (بجنوردی، ۱۳۸۶: ۳۶۷/۵).

علامه مجلسی ضروری دین را از بدیهیات شمرده و معتقد است هر کسی که دین‌دار باشد از ضروریات مطلع خواهد بود: کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آن است که در دین اسلام بدیهی شده و هر کس صاحب این دین باشد آن را می‌داند مگر نادری از افراد مثل کسی که تازه مسلمان شده و هنوز در نزد او ضروری نشده باشد (مجلسی، بی تا: ۵۱۵/۲ - ۵۱۶).

مرحوم نظرعلی طالقانی در کاشف الاسرار علت کفر منکر ضروری را به این دلیل که انکارش موجب انکار صاحب دین خواهد شد کافر می‌داند (طالقانی، ۱۳۸۶: ۴۰/۱ - ۴۳).

فیاض لاهیجی در گوهر مراد، ضروری دین را همانند جزو مقوم دین و لازمه دین و بلکه مساوی با پذیرش دین می‌داند و ضمن بدیهی عقلی دانستن دین معتقد است هر کس دین را پذیرفت به دلالت التزامی، ضروریات آن را پذیرفته است و منکر ضروری دین را کافر می‌داند (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۹۹).

برخی از فقها همانند صاحب جواهر معتقد است اگر کسی یکی از ضروریات دین مثل نماز، روزه و ... را منکر شود همین انکار او مستقلاً موجب کفر او خواهد شد. از این موضوع به نظریه استقلال تعبیر شده است. وی می‌گوید هر فردی به مجرد انکار یکی از ضروریات دین، کافر خوانده می‌شود (نجفی، ۱۹۸۱: ۴۷/۶).

دسته‌ای دیگر از فقها برآنند که زمانی انکار منکر ضروری دین منجر به کفر می‌شود که انکارش به انکار خدا یا رسول برگردد. این دیدگاه را نظریه استلزام گویند.

اکثر فقها بر این نظر استوارند. سید یزدی با عبارت «بحیث یرجع انکاره الی انکار الرساله» این نظر را تأیید می‌کند (یزدی، ۱۳۸۰: ۳۷/۱).

امام خمینی معتقد است منکر دو اصل خدا و پیامبر و همچنین منکر ضروری‌ای که به این دو اصل برگردد کافر است. وی در تأیید این نظر به دیدگاه شیخ اعظم استناد می‌کند و می‌گوید شیخ معتقد است که چنین کسی به دلایل ذیل الذکر کافر است:

۱- اینکه اسلام شرعاً و عرفاً عبارت است از دین‌داری و آن یعنی مجموعه‌ای از دستورات شرعی قطعی بر بندگان به استناد آیه *إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ* (آل عمران، ۱۹).

۲- از مجموع روایات استفاده می‌شود کسی که شهادتین (یعنی گواهی دادن به الوهیت خدا و رسالت پیامبر) را بگوید مسلمان است. پس کسی که منکر این دو باشد کافر است. و به دلالت التزامی کسی که شهادتین را بگوید پس آنچه را که نبی آورده است را نیز قبول داشته و معتقد است پس کسی که همه آنچه را که نبی (صلی الله علیه و آله) آورده یا بعضی از آن‌ها را قبول نداشته باشد کافر است.

امام خمینی کفر کسی که بعضی از ما جاء به النبی (صلی الله علیه و آله) را قبول نداشته را قائل نیست و معتقد است آنچه در مسلمانی افراد معتبر است اعتقاد به اصول سه‌گانه یا چهارگانه‌ی الوهیت، توحید، نبوت و معاد (بنابر احتمالی) است. اما سایر قواعد عبارت است از احکام اسلامی که در اصل اسلام و نه در حدود و نه در بقای آن دخالتی ندارد. پس فرض اینکه کسی اعتقاد به آن اصول داشته باشد و به قوانین و احکام اسلام به خاطر شبهه‌ای اعتقاد نداشته باشد به گونه‌ای که این عدم اعتقادش به انکار اصول برنگردد مسلمان شمرده می‌شود. ولی اگر این عدم اعتقاد به خاطر شبهه‌ای یا اشکالی نباشد و انکار او به عدم اعتقاد به همه چیزهایی که نبی آورده است بر می‌گردد، باعث کفر او می‌شود (خمینی، ۱۳۸۹: ۳۲۶/۳ - ۳۲۸).

البته امام توضیح می‌دهد که ادعای مسلمانی، اعتقاد به الوهیت، توحید و نبوت است چون بحث ما در اینجا در مقام ثبوت و واقع است و گر نه منکر ضروری حتی به بعضی از ما جاء به النبی (صلی الله علیه و آله) به ویژه منکر معاد و به هر نحوی، از اینکه شبهه داشته باشد یا نه، محکوم به کفر است. مگر اینکه در بعضی اشخاص یا بعضی اموری که به طور متعارف ایجاد شبهه می‌شود (همان: ۳۲۹).

آیت الله سبحانی معتقد است اگر انکار ضروری طریق عقلایی و کاشف از انکار رسالت و ترک شریعت باشد محکوم به کفر است. مگر به خاطر نادانی و یا عذری منکر شود (سبحانی، ۱۴۱۶: ۵۴).

با بررسی در این دو نظریه به دلیل اجماع علما بر نظریه استلزام و روایات زیاد در این زمینه و دلیل عقلی بر اینکه انکار ضروری دین به خاطر اینکه انکارش به انکار صاحب دین بر می‌گردد به این نتیجه می‌رسیم که منکر ضروری دین به شرطی محکوم به کفر است که انکار آن به یکی از اصول سه‌گانه الوهیت، توحید و نبوت برگردد.

اکثر علما و فقها معتقدند که منکر ضروری دین زمانی منجر به کفر می‌شود که قائل آن، علم به ضروری بودن آن داشته باشد و گر نه حکم به کفر نمی‌توان داد.

موضوع کفر منکر ضروری دین از روی علم یا جهل رابطه مستقیمی با نظریه‌های استقلال و استلزام دارد. آن دسته از علمایی که قائل به نظریه استقلال‌اند به کفر منکر ضروری دین از روی جهل معتقدند و آن دسته از علمایی که قائل به نظریه استلزام‌اند به کفر منکر ضروری دین از روی علم معتقدند.

دسته اول از علما بر این باورند که اگر کسی یکی از ضروریات دین را منکر شود حال، علم به ضروری بودن آن داشته باشد یا نه منکر ضروری و کافر است. شیخ انصاری ادعا می‌کند که فقهای پیش از زمان مقدس اردبیلی قائل به کفر منکر ضروری دین به‌طور مطلق بوده‌اند و فرقی بین علم و جهل آن نگذاشته‌اند.

دسته دوم علما، همچون سید یزدی، امام خمینی، آیت‌الله سبحانی و ... معتقدند کسی که یکی از ضروریات دین را منکر شود اگر بداند آنچه که انکار می‌کند ضروری دین است، کافر محسوب می‌شود. علامه طباطبایی در جواب سوال در خصوص کفر مجسمه می‌گوید:

کسی که شهادتین را به زبان جاری کند و منکر چیزی که به عقیده خودش ضروری دین است، نباشد، مسلمان است و کافر نیست (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۴۰۱).

به نظر می‌رسد اگر کسی که ضروری دین را بشناسد و منکر آن باشد کافر است این موضوع موجه است. زیرا اگر کسی که ضروری دین را نمی‌داند که کدام است و منکر آن شود، اگر حکم به کفر او بدهیم در واقع عقاب بلا بیان کرده ایم. مثلاً اگر توحید را ضروری دین بدانیم و فرد مسلمان این موضوع را نمی‌داند و قائل به شرک شود. پس نتیجه می‌گیریم که او چیزی را

نمی دانسته منکر شده است. ولی اگر بداند توحید جزو ضروریات دین است، هرگز به خود اجازه انکار و شریک قائل شدن برای خدا را نمی دهد، اگر چنین کاری از او سر زند، او قطعاً از روی غرض ورزی انکار می کند. که چنین فردی را می توان کافر نامید.

تأثیرپذیری برخی صفات از ملاک های کفر

صفتی که منتسب به خود ملاک های کفر هستند از آن ملاک تاثیرپذیرند یا خیر؟ به عبارت دیگر اگر کسی خدا را انکار نمی کند ولی صفتی از صفات خدا را قبول ندارد و یا منکر آن صفت مرتبط با الوهیت باشد، آیا چنین کسی را می توان کافر نامید یا خیر؟ به عنوان مثال اگر فردی که الوهیت خدا را قبول دارد ولی قائل به عالم بودن خدا نیست یا قائل به تجسیم است آیا چنین شخصی کافر است؟

طبق تعریفی که از ملاک های کفر ارائه شد می توان گفت هر صفتی که مخالف یا در تضاد ملاک ها باشد، این صفت می تواند جزو ملاکات کفر به شمار آید. یعنی اگر عقیده فرد به گونه ای باشد که با الوهیت یا با وحدانیت خدا در تضاد باشد، کافر است، چون یکی از ضروریات را منکر شده است. مثلاً صفت تجسیم با الوهیت خدا در تضاد بوده زیرا خدا را محدود کرده است، پس کسی که خدا را منکر نیست ولی از طرفی قائل به تجسیم باشد یعنی با صفت الوهیت خدا به مخالفت برخاسته است؛ چنین فردی کافر محسوب می شود.

و یا اینکه اگر فردی خدا را منکر نیست ولی برای او قائل به تثلیث یا سه خدایی است. این چنین تفکری با صفت توحید که از ملاک های کفر است در تضاد خواهد بود. پس وی منکر خدا به حساب می آید. و کافر خوانده می شود.

امام خمینی در کتاب الطهاره بر این موضوع تاکید می کند:

اثبات آنچه که مختص خدا است برای غیر خدا، انکار ضروری دین است. اما مجسمه که قائل به جسمیت برای خدای تعالی هستند کافرند چون انکار الوهیت خدا کرده اند (خمینی، ۱۳۸۹: ۳/۳۴۰).

علامه حلی در باب حادی عشر در بحث حدوث کلام می گوید، کلام خدا حادث است و هر کس قائل به قدیم بودن غیر از خدا باشد به اتفاق مسلمین کافر است. نصارا کافرند چون قائل به اقوم یعنی قدیم بودن خدا و عیسی و روح القدس هستند (حلی، ۱۳۶۵: ۱۷).

این در حالی است که آن ها الوهیت را قبول دارند ولی قائل به سه خدا هستند. علامه حلی معتقد است که اصل و ریشه کفر نصارا را می توان از آیه شریفه دریافت کرد که می فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ» (مانده، ۷۳) آن هایی که گفتند که خداوند سومین اقنوم است حتماً کافرند. یعنی خدا را یکی از سه خدایان می دانند چنانچه در تفسیر المیزان می فرماید: ثالث الثلاثة ای احد الثلاثة: الاب و الابن و الروح، چون نصارا قائل به خدایان سه گانه خدا، عیسی، روح القدس شدند پس حتماً به تعدد قدما قائل اند و این موجب کفر است (حلی، بی تا: ۱۱۸ - ۱۱۹).

از جمله فرقه هایی که به اتفاق همه علما کافر به شمار می آیند، فرقه ضاله بهائیت است. بهائیان به دلیل آنکه الوهیت خدا را منکر و برای خدا شریک قائل شده و همچنین نبوت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را قبول ندارند، کافر خوانده می شوند.

اما شایان توجه است؛ هرگاه صفتی که با ملاک های کفر در تضاد نباشد نمی تواند جزو ملاک های کفر به حساب آید. مثلاً اگر کسی نبوت را می پذیرد ولی خاتمیت را قبول ندارد مثل قادیانی ها (پیروان میرزا غلام احمد که در حدود یک قرن پیش در

هندوستان و در قالب جماعت احمدیه ظهور و سپس ادعای مهدویت و عیسی مسیح کرد) کافر به حساب نمی‌آیند به دلیل آنکه معیار کفر، اصل نبوت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده و خاتمیت صفتی از نبوت است. آیت الله خامنه‌ای می‌گوید اگر کسی توحید و نبوت و هیچ‌یک از ضروریات دین اسلام را انکار نکند و معتقد به نقضی در رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نباشد حکم به کفر و نجاست آن‌ها نمی‌توان داد (رساله ده مرجع، ۱۳۸۲: ۱۰۲/۱).

آیا فرزند کافر، کافر است؟

طبق نظر فقهای امامیه؛ فرزند در اسلام و کفر تابع والدین خود است. اگر پدر و مادر کافر باشند فرزند آن‌ها نیز کافر است و اگر یکی از آن‌ها مسلمان، فرزند آن‌ها نیز مسلمان خواهد بود. این مطلبی اجماعی بین همه فقهای امامیه است. امام خمینی می‌گوید این مطلب اجماع بین علمای امامیه است که کافر به والدینش ملحق می‌شود و اسلام و کفر تابع آن‌هاست. دلیل آن‌ها را سیره قطعیه می‌داند. اما سایر دلایل دیگر مثل استصحاب و تنقیح مناط استدلال تام نیستند (خمینی، ۱۳۸۹: ۳۰۸/۳).

حال سؤال این است، با عنایت به تعریفی که برای کافر و ملاک‌های کفر ارائه کردیم، چگونه فرزندی که تازه به دنیا آمده است منکر ضروری دین می‌شود و آن‌هم با علم به انکار ضروری دین؟ او که نمی‌داند منکر چیست؟ ضروری دین کدام است؟ و علم ندارد تا بتواند بر اساس آن استنباط کند.

به همین خاطر برخی از فقها و علمای امامیه نقدی بر این مطلب اجماعی زده‌اند که قابل تأمل است. صاحب جواهر در تعلیقه‌ای که بر عروه الوثقی داشته می‌فرماید، حکم به طهارت ولد کافر بعید نیست. امام خمینی نیز همین نظر را دارد و به اصالة الطهاره استناد می‌کند. و معتقد است با تمسک به آیه فطرت، همه انسان‌ها فطرتاً در بدو تولد طاهر و پاک هستند. پس ولد کافر نیز پاک بوده و جزو کفار به حساب نمی‌آید (همان: ۳۱۰).

نتیجه گیری

با توجه به مباحث گذشته می توان گفت:

۱. کافر کسی است که منکر الوهیت، توحید یا نبوت یا یکی از ضروریات دین باشد با دو شرط:
۲. انکارش به انکار یکی از اصول سه گانه فوق الذکر برگردد.
۳. علم به ضروری دین بودن آن داشته باشد.
۴. افرادی که شهادت ظاهری به توحید، الوهیت و نبوت بدهند داخل در اسلام بوده که این موارد از ضروریات دین محسوب می شود. اما افرادی که معاد، ولایت و ... را نپذیرفتند، مؤمن تلقی نخواهند شد ولی احکام اسلام بر آنها بار می شود به جهت اینکه در دایره اسلام به شمار می آیند. لذا حمل احادیثی از این قبیل نسبت به این دسته که خطاب به کافر شده است، از باب کفر در مقابل ایمان است، نه کفر در مقابل اسلام.
۵. در سیره اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز این گونه است که با این دسته از افراد معامله مسلمان شده و از ذبیحه ایشان تناول کرده و با ایشان مناکحه و معامله برقرار می شد.
۶. قرآن کریم می فرماید کسی که خدا و پیامبرش را منکر شود کافر است:
۷. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (نساء، ۱۵۰ - ۱۵۱).
۸. امامیه برخی از گروه ها که منکر توحید و نبوت بوده اند را کافر فقهی می داند.
۹. اکثریت علمای امامیه اهل سنت غیر معاند و غیر ناصبی که با اهل بیت (علیهم السلام) دشمنی نداشته باشند را مسلمان می داند و اگر هم برخی از علما این دسته را کافر خطاب کرده اند، کفر کلامی مد نظر بوده و از دایره ایمان خارج دانسته اند.
۱۰. تعداد معدودی از علمای امامی مذهب، اهل سنت را تکفیر فقهی کرده اند.
۱۱. موضوع تکفیر در میان اهل سنت به ویژه وهابیان چنان رایج است که نه تنها فرقه های دیگر را تکفیر و خون آنان را حلال می شمارند، بلکه هم مذهبی های خود را نیز مهدور الدم دانسته اند.
۱۲. وهابیت در کتب مختلف خود، امامیه را رافضه خوانده، تکفیر کرده و ریختن خون آنها را حلال شمرده است در صورتی که امامیه متقابلاً چنین برخوردی را نکرده است.
۱۳. لذا نه تنها انتساب تکفیری بودن به شیعه امامیه، اتهامی گزاف است، بلکه اهل سنت به ویژه وهابیت خود فرقه ای تفکیری هستند.

فهرست منابع

- قرآن کریم
- ۱. ابن منظور، ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، ۱۴۱۰ ق، *لسان العرب*، لبنان، دار صادر.
- ۲. ابن عبدالوهاب، محمد، ۱۴۲۲ ق، *رساله فی الرد علی الرافضه*، تحقیق محمد مال الله، بی جا.
- ۳. ابن جبرین، عبدالله، بی تا، *شرح عقیده الطحاویه*، نسخه مکتبه الشامله، بی جا.
- ۴. اثری، ابی عبد الله النعمانی، ۱۴۲۹ ق، *مجمعل عقائد الشیعۀ والمراجعات فی المیزان*، امارات، الصحابه.
- ۵. بجنوردی، محمدحسن، ۱۳۸۶ ش، *القواعد الفقہیہ*، تحقیق مهدی مهریزی و محمدحسین درایتی، قم، دلیل ما.
- ۶. بحرانی، ابن میثم، ۱۴۰۶ ق، *القواعد المرام فی علم الکلام*، قم، مکتبه آیت الله مرعشی.
- ۷. بحرانی، شیخ یوسف، ۱۴۰۵ ق، *الحدائق الناظره فی احکام العترۀ الطاهرۀ*، لبنان، دار الاضواء.
- ۸. حلی، ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۳۶۵ ش، *الباب الحادی عشر*، تهران، دانشگاه تهران.
- ۹. حلی، ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر، بی تا، *شرح باب حادی عشر*، ترجمه و شرح محمدتقی محمدی، قم، قدس.
- ۱۰. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، ۱۴۲۶ ق، *مفردات الفاظ القرآن الکریم*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، قم، ذوی القربی.
- ۱۱. رخشاد، محمدحسین، ۱۳۸۲ ش، *در محضر علامه طباطبایی*، قم، سما قلم.
- ۱۲. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۶ ق، *الایمان و الکفر فی کتاب و السنۀ*، قم، اعتماد.
- ۱۳. شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، ۱۳۹۵ ق، *الروضۀ البهیۀ فی شرح اللمعۀ الدمشقیۀ*، قم، انتشارات علمیه.
- ۱۴. شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، ۱۴۰۹ ق، *حقایق الایمان*، قم، سید الشهداء (علیه السلام).
- ۱۵. طالقانی، نظر علی بن سلطان، ۱۳۸۶ ش، *کاشف الاسرار*، به کوشش مهدی طیب، تهران، سفینه.
- ۱۶. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۲ ق، *المیزان*، بیروت، مؤسسۀ الاعلمی للمطبوعات.
- ۱۷. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۳۵۸ ش، *العروۀ الوثقی*، تهران، المکتبه العلمیۀ الاسلامیۀ.
- ۱۸. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *الرسائل العشر*، قم، مؤسسۀ نشر اسلامی.
- ۱۹. علم الهدی، سید مرتضی، ۱۴۱۱ ق، *الذخیرۀ فی علم الکلام*، قم، مؤسسۀ النشر الاسلامی.
- ۲۰. قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۵۲ ش، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیۀ.
- ۲۱. کلینی، یعقوب، ۱۳۷۵ ش، *اصول کافی*، کتاب الایمان و الکفر، ترجمه آیه الله شیخ محمدباقر کمره ای، تهران، اسوه.
- ۲۲. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، ۱۳۸۳ ش، *گوهر مراد*، تهران، سایه.
- ۲۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۲۴. مجلسی، محمدباقر، بی تا، *حق الیقین*، تهران، انتشارات اسلامیۀ.
- ۲۵. مسلمی زاده، طاهره، ۱۳۸۴ ش، *رساله توضیح المسائل ده مرجع*، مشهد، هاتف.
- ۲۶. مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان، ۱۴۱۳ ق، *الجمل*، قم، انتشارات کنگره شیخ مفید.

۲۷. موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۸۹ ق، کتاب الطهاره، نجف، الاداب.
۲۸. موصلی، عبدالله بن عبدالله، ۱۴۱۷ ق، حقیقه الشیعہ، چاپ پنجم، قاهره، انتشارات ابن تیمیہ.
۲۹. نجفی، محمدحسن، ۱۹۸۱ م، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دارالحیاء التراث العربی.